

مضحک‌های شرم‌الشیخ: طرح صلح استعماری و آینده‌ی پرتلاطم فلسطینیان

سعید رهنما



EVAN VUCCI / AFP

پس از دوسال کشتار، نسل‌کشی و ویرانی کامل شهرها، دهات، زمین‌های کشاورزی، صنایع، و زیرساخت‌های غزه توسط اسرائیل به تلافی حمله‌ی جنایت‌کارانه و احمقانه‌ی حماس در هفت اکتبر ۲۰۲۳، در بزرگ‌ترین مضحکه‌ی سیاسی به کارگردانی ترامپ با شرکت حدود ۳۰ نفر از رهبران جهان، آتش‌بسی تحت عنوان مرحله‌ی اول «صلح» برقرار شد. حماس مجبور شد که آخرین کارت خود یعنی گروگان‌های زنده و مرده را در ازای آزادی حدود دو هزار زندانی فلسطینی به اسرائیل تحویل دهد. نه اسرائیل و نه حماس تمایلی به این توافق نداشتند. نتانیاهو تحت فشار خانواده‌های گروگان‌ها و افکار عمومی اسرائیل، و البته عمدتاً توصیه‌ی مصرانه‌ی ترامپ، که او نیز به شکل فزاینده‌ای در فشار انبوه طرفدارانش برای پایان دادن به جنگ غزه قرار گرفته بود، با این صلح «آبکی» موافقت کرد. حمله‌ی موشکی به قطر، متحد نزدیک امریکا و مقر بزرگ‌ترین پایگاه نظامی امریکا در منطقه و شریک معاملات میلیارد دلاری با امریکا و خانواده‌ی ترامپ، به خشم و فشار ترامپ به نتانیاهو افزود. حماس نیز، با از دست دادن قسمت اعظم نیروهای رزمی خود و مشاهده‌ی خشم روزافزون مردم غزه، و عمدتاً تحت فشار ولی‌نعمت‌های خود، قطر و ترکیه، و همسایه‌ی خود، مصر، که به‌خاطر جلب حمایت ترامپ وارد عرصه شده بودند، تن به این توافق خفت‌بار داد.

حمله‌ی هفت اکتبر حماس شاید بارزترین نمونه‌ی رادیکالیسم کور و به‌دور از عقلانیت و دوراندیشی سیاسی بود. شک نیست که در واکنش به این حمله که بزرگ‌ترین ضربه به حیثیت اسرائیل و صهیونیسم را وارد آورد، اسرائیل چهره‌ی بی‌غایت خشن و بی‌رحم‌اش را به جهانیان نشان داد، و در نتیجه افکار عمومی میلیون‌ها نفر را در تمامی کشورهای جهان بر علیه اسرائیل برانگیخت. اما همزمان این حمله بزرگ‌ترین ضربه را به جنبش فلسطین وارد ساخت؛ راست افراطی و بنیادگرایی یهودی را به‌شدت تقویت کرد، و شانس ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی را از میان بُرد. نه‌تنها غزه زیر حملات بی‌وقفه‌ی ارتش اسرائیل عملاً نابود شد، بلکه راست اسرائیل بهانه‌ی لازم را برای گسترش شهرک‌های یهودی در کرانه‌ی باختری، و مصادره و تصاحب زمین‌های بیشتری را از فلسطینی‌ها پیدا کرد. علاوه بر آن، این حمله به اسرائیل بهترین فرصت را برای گسترش حوزه‌ی قلمرو خود و پاکسازی مناطق اطراف اسرائیل از دشمنان و نیروهای مخالف داد. در این فرصت بود که ارتش اسرائیل با یک استراتژی حساب‌شده

نیروی نظامی حزب‌الله لبنان را عملاً نابود ساخت و مرزهای شمالی‌اش، جنوب لبنان تا رودخانه‌ی لیتانی را برای خود بی‌خطر کرد. به‌علاوه، رهبر حماس را در تهران به تحقیر‌آمیزترین شکل از میان برداشت، و با استفاده از درگیری‌های سوریه و سقوط رژیم اسد، ضمن نابودسازی توان نظامی سوریه، حوزه‌ی قلمرو خود را در بلندی‌های جولانِ اِشغالی در خاک سوریه گسترش داد. همراه با این دستاوردها در سوریه و لبنان، دستِ بزرگ‌ترین دشمن خود، یعنی جمهوری اسلامی ایران، را از مرزهای اطراف اسرائیل کوتاه کرد. در آخر هم با نقشه‌ی از قبل تعیین‌شده، مستقیماً به ایران حمله کرد، ماهرانه آمریکا را وارد جنگ ساخت، و ضربات سختی بر جمهوری اسلامی وارد آورد.

مَضْحَک‌ی شرم‌الشیخ ۲۰۲۵

اطلاق مضحکه به یکی از بزرگ‌ترین گردهمایی‌های رهبران جهان، بی‌مورد نیست. این گردهمایی نمایان‌گر واقعیتی بسیار تلخ و خطرناک و نمایشی بود که با یک سخنرانی مسخره و خودستایانه‌ی ترامپ که رفتار موسولینی در مقایسه با آن موقر به نظر می‌رسد، آغاز و با ستایش‌های یکایک رهبران و تلاش آن‌ها برای جلب توجه و رضایت ترامپ، دنبال شد. گردهمایی از یک‌سو بیانگر قدرتِ کماکان فوق‌العاده‌ی امپریالیسم آمریکا و از سوی دیگر نشانگرِ سطحِ نازل و بی‌شخصیتی رهبران سیاسی اروپایی و اسلامی بود. در یک صحنه هنگام وقفه‌ای بین جلسات که یک تلویزیون آمریکا آن را ضبط کرده، رئیس‌جمهور اندونزی که مثلاً نماینده‌ی بزرگ‌ترین کشور اسلامی با متجاوز از ۲۴۰ میلیون مسلمان است، به‌نوعی متضرعانه از ترامپ خواهش می‌کند که آیا امکان ملاقات او با اریک (پسر ترامپ) وجود دارد، و ترامپ با تعجب می‌گوید ترتیب آن را خواهد داد. از همه مضحک‌تر این که توافق‌نامه‌ی صلح، نه از سوی دو طرف جنگ، یعنی اسرائیل و حماس، بلکه از سوی چهار کشور آمریکا، مصر، قطر و ترکیه امضا شد. به گفته‌ی ویتکاف در مصاحبه با شبکه‌ی سی.بی.اس.پس از امضا، نماینده‌ی اسرائیل حاضر در جلسه و یک نماینده‌ی قطر، در میان شور و شفع حاضران یکدیگر را در آغوش می‌کشند!

نگاهی به بخشی از «برنامه‌ی صلح» ترامپ

با آن‌که اسرائیل نتوانست حماس را کاملاً مطابق دلخواهش نابود کند، اما با کمک متحدان غربی و بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی، موفق شد آن را به امضای توافق‌نامه‌ی «صلح» تحقیرآمیز وادار سازد. نیازی نیست به تمامی جنبه‌های این برنامه‌ی به اصطلاح صلح بپردازیم، اما اشاره به چند جنبه‌ی آن حائز اهمیت است. فاز اول این برنامه یعنی آتش‌بس، مبادله‌ی گروگان‌ها و زندانیان، عقب‌نشینی تدریجی اسرائیل از قسمت‌هایی از غزه، و اجازه‌ی ورود کمک‌های غذایی و دارویی، ساده‌ترین، پرسروصداترین، و به نوعی مهم‌ترین فاز برای دارودسته‌ی ترامپ و دیگر رهبران بود، تا تظاهر کنند که صلح برقرار شده است. حتی تحقق همین فاز هم بنا به اعتراف جی.دی. وُنس معاون رئیس‌جمهور امریکا به سادگی میسر نبود. هنوز اسرائیل به بهانه‌های مختلف کشتار مردم غزه را ادامه می‌دهد، ورود کمک‌های غذایی و دارویی را محدود کرده، و گذرگاه رفح در مرز مصر را نیز باز نکرده است. فاز دوم، مربوط به خلع سلاح، غیرنظامی کردن غزه، اقدامات امنیتی و تخریب تونل‌ها و زیرساخت‌های نظامی حماس، به هیچ وجه آسان نخواهد بود، و حماس هم آن را رسماً نپذیرفته است. حماس به خوبی می‌داند که «تضمین» امنیت آن دسته از اعضا که خلع سلاح شوند، جدی نیست و سیاست‌های قبلی اسرائیل نشان داده که به شکل‌های مختلف دشمنان خود را از میان برمی‌دارد. از آن مهم‌تر متأسفانه این تصور که حماس از میان خواهد رفت، نادرست است و پیروان و هواداران‌اش با نام‌ونشان‌های جدید در غزه حضور خواهند داشت. پس از همین آتش‌بس نیز، حماس نشان داد که هنوز کنترل غزه را در دست دارد و نگذاشت که باندهای طایفه‌های مخالف حماس که اسرائیل آن‌ها را سازماندهی کرده بود، کنترل پاره‌ای مناطق را که اسرائیل از آنها عقب‌نشینی کرده در دست بگیرند. فاز سوم، به حکمرانی و بازسازی غزه مربوط است، که پرمسئله‌ترین بخش این برنامه‌ی به اصطلاح صلح را تشکیل می‌دهد، و بیشتر به آن می‌پردازم.

بازگشت به استعمار

جزئیات برنامه به‌خوبی نشانگر زمینه‌سازی برای یک شیوه‌ی استعماری (colonial) به سبک قرون گذشته است. ابتدا اسرائیل محبت کرده و در ماده‌ی ۱۶ قول می‌دهد که «اسرائیل غزه را اشغال و به‌خود الحاق نخواهد کرد». جالب است که در یک قرارداد بین‌المللی که سازمان ملل هم در جلسات آن حضور داشته، یک طرف منت بگذارد که کار غیرقانونی نخواهد کرد!

در ماده‌ی ۱۵ برنامه اشاره شده که آمریکا با کمک کشورهای عربی و دیگر متحدان خود یک «نیروی ثبات بین‌المللی» (International Stabilization Force, ISF) برای تربیت پلیس فلسطینی و همکاری با اسرائیل و مصر برای محافظت و کنترل مرزها ایجاد می‌کند. سپس مشروط به پیشرفت برنامه‌ی صلح و «اطمینان از این که حماس دیگر خطری برای اسرائیل نخواهد بود»، ارتش اسرائیل (IDF) به‌تدریج عقب‌نشینی کرده و غزه را تحویل آی.اس.اف خواهد داد. منابع مختلف اشاره دارند که از هم‌اکنون پاره‌ای از کشورها به‌خاطر روشن نبودن مأموریت و خطرهای احتمالی، در مورد اعزام نیرو برای شرکت در این نیرو تردید نشان داده‌اند. از آن مهم‌تر این که اسرائیل اعلام کرده که فهرست کشورهایی که برای آی.اس.اف نیرو می‌فرستند باید با تصویب و موافقت اسرائیل صورت بگیرد. آمریکا نیز با این شرط موافقت کرده است. اسرائیل مایل نیست که برای مثال ترکیه به عنوان یک کشور حامی حماس در غزه نیرو داشته باشد.

اما شرم‌آورترین بخش برنامه، ماده‌ی ۹ مربوط به ایجاد یک «کمیته‌ی حکمرانی تکنوکرات‌های غیرسیاسی برای دوران گذار» است. این کمیته متشکل از «متخصصان واجد شرایط فلسطینی و خارجی» «تحت نظارت» یک هیئت موقت بین‌المللی تحت عنوان «هیئت مدیره‌ی صلح» (Board of Peace) به ریاست دونالد ترامپ و تونی بلر و دیگر رهبرانی که تعیین خواهند شد، اداره‌ی امور غزه را برعهده می‌گیرد. اشاره می‌شود که این حکمرانی تا زمانی که تشکیلات خودگردان فلسطینی (PA) اصلاحات اساسی خواسته شده از آن را عملی سازد، ادامه خواهد داشت، و پس از تأمین شرایط فراوان دیگر، قرار است اداره‌ی غزه به این نهاد فلسطینی واگذار شود. قبلاً در دوران

استعمار و استعمارزدایی، این سازمان ملل بود که در دوره‌ی گذار به استقلال در پاره‌ای کشورهای کوچک افریقایی یک مدیر موقت تعیین می‌کرد. اکنون در قرن بیست و یکم این امپریالیسم امریکا است که در شکل تعرضی خود، بی هیچ پرده‌پوشی رهبر تعیین می‌کند، و حتی به نوکران عرب خود اعتماد ندارد که یکی از آن‌ها اداره‌ی مستعمره را به عهده بگیرد، و به جای آن تونی بلر، جنایتکار جنگی که همراه با متحدش جرج دبلیو بوش، عراق را نابود کرد، به این سمت برگزیده می‌شود. جالب آن که حسین الشیخ، معاون رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین نیز مفتخرانه با تونی بلر ملاقات کرد، و وعده‌ی همکاری داد. از آن مهم‌تر، گروه‌های مختلف فلسطینی، از جمله حماس و فتح که در ۱۸ سال گذشته به ندهای وحدت و اتحاد عمل کوچک‌ترین توجهی نشان نمی‌دادند، در جلسه‌ای در قاهره با ایجاد این کمیته‌ی حکمرانی متشکل از افراد مستقل برای اداره‌ی غزه موافقت کردند.

از نظر اقتصادی نیز، طی ماده‌ی ۱۰ برنامه، قرار است که طرح بازسازی غزه تحت «برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی ترامپ» (Trump Economic Development Plan) با همکاری متخصصانی که خالق «شهرهای مدرن معجزه‌آسا در خاورمیانه» بوده‌اند، (بخوانید شیوخ ثروتمند عرب) طراحی و به‌پیش رود. برای پاره‌ای این برنامه بهتر از طرح قبلی ترامپ و شرکاست که قرار بود با اخراج فلسطینی‌ها، غزه‌ی تحت کنترل اسرائیل با شرکت‌های بساز و بفروش دارودسته‌ی ترامپ به «ریویرای خاورمیانه» تبدیل شود. با توجه به این که اسرائیل و امریکا ظاهراً متوجه شده‌اند که اخراج میلیونی فلسطینی‌ها و یک «نکبه»ی دیگر عملی نیست، در این توافق اشاره کرده‌اند که هیچ‌کس با استفاده از نیروی نظامی به‌زور از غزه اخراج نخواهد شد. اما در واقع تفاوت چندانی در این طرح نیست. هدایت تمام مذاکرات «صلح» از سوی دو غول معاملات ملکی امریکا و نزدیک به ترامپ، یعنی استیو ویتکاف، و جرد کوشنر (داماد ترامپ)، به پیش برده شده، و همزمان آنها با استفاده از پوشش‌های قانونی میلیون‌ها دلار قرارداد با شرکت‌های عربی خلیج فارس منعقد کرده‌اند. کوشنر در برنامه‌ی ۶۰ دقیقه (سیکستی مینیت) شبکه‌ی تلویزیونی سی. بی. اس، در پاسخ به مصاحبه‌کننده، این قراردادهای را نه سوءاستفاده‌ی او و همکارش، بلکه استفاده از 'فرصت' خواند.

ماده‌ی ۱۱ برنامه اشاره‌ی گذرایی به ایجاد «مناطق اقتصادی خاص» (Special Economic Zones) با استفاده از تعرفه‌های ترجیهی دارد، که قرار است جزئیات آن بعداً تعیین شود. اما این امر یادآور ایجاد «نواحی صنعتی واجد شرایط» (QIZ, Qualified Industrial Zones) است که از دهه‌ی ۱۹۹۰ با همکاری کسب‌آفرین‌های اردنی و اسرائیلی با حمایت امریکا برقرار شد، و هدف آن مرتبط‌سازی و ادغام صنایع عربی با اسرائیل بود. این مناطق در صورتی که ضوابط اقتصادی و تولیدی تعیین‌شده را رعایت کنند، می‌توانند بدون تعرفه به بازارهای امریکا و اسرائیل و پاره‌ای کشورهای عرب همسایه و کرانه‌ی باختری وارد شوند. از جمله این که ۳۵ درصد محتوای محصول باید از مواد و قطعاتی استفاده شده باشد که از امریکا، اسرائیل و دیگر کشورهای عضو منشاء گرفته‌اند. در هر صورت هشت درصد محصول باید اسرائیلی باشد. بعداً این طرح شامل صنایع فلسطینی در کرانه‌ی باختری نیز شد. با آن که معلوم نیست چرا در این طرح مستقیماً به «نواحی صنعتی واجد شرایط» اشاره نشده، به نظر من در صورت پیشرفت طرح «صلح» قطعاً در مورد غزه نیز اجرا خواهد شد. سرانجام تمامی این طرح‌های اقتصادی متصل کردن صنایع کشورهای همسایه به اقتصادهای اسرائیل و امریکا است، بی آن که بتوانند از صنایع و تکنولوژی بسیار پیشرفته اسرائیل بهره گیرند.

از همه جالب‌تر این که عملاً صحبتی از ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی در کار نیست. در ماده‌ی ۱۹ با هزار پُشتک و وارو و بازی با لغات می‌خوانیم که «همزمان با پیشرفت بازسازی غزه و انجام بایسته‌ی اصلاحات در تشکیلات خودگردان فلسطین، امکان دارد (!) که سرانجام با شرایط لازم راهی شایسته در جهت خودگردانی و دولت‌مندی فلسطینی، که درک می‌کنیم آرمان مردم فلسطین است، فراهم آید». سپس در ماده‌ی ۲۰ وعده داده می‌شود که «ایالات متحده امریکا زمینه‌ی گفت‌وگویی میان اسرائیل و فلسطینی‌ها را فراهم خواهد آورد تا بر سر یک افق سیاسی جهت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و پررونق به توافق برسند.» از این آبکی‌تر نمی‌توان در مورد مهم‌ترین مسئله‌ی مورد اختلاف، یعنی تشکیل دولت فلسطینی در کنار دولت اسرائیل، قلم زد. دارودسته‌ی ترامپ که به‌خوبی می‌دانند نتانیاهو و متحدان دست‌راستی و بنیادگرای اش با تشکیل هر گونه دولت فلسطینی («دو دولتی»، حتی «یک‌ونیم دولتی» که قبلاً درباره

آن نوشته‌ام^۱) مخالف هستند، برای خالی نبودن عریضه با این قلنبه‌نگاری‌ها و با شرط و شروط بسیار «امکان» نوعی خودگردانی و دولت‌مندی را در آینده‌های دور برای فلسطینی‌ها، وعده داده‌اند.

این که چگونه این برنامه‌ها به پیش خواهند رفت، روشن نیست، به‌ویژه از آن‌رو که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی، شخص ترامپ، فردی غیر قابل پیش‌بینی است. از تحولات روزهای اخیر، ایجاد «مرکز هماهنگی غیر نظامی-نظامی» (Civil-Military Coordination Centre) در جنوب اسرائیل و نزدیک به نوار غزه است. این مرکز متشکل از ۲۰۰ پرسنل امریکایی، تحت فرماندهی یک ژنرال امریکایی و یک دیپلمات امریکایی که سفیر امریکا در یمن است، و قرار است که پیاده کردن برنامه‌ی صلح را هدایت کند، رویداد مهمی است و بیانگر تصمیم امریکا به اقدام مستقیم و مستقل از اسرائیل است، و تنش‌ها را بین امریکا و اسرائیل تشدید خواهد کرد. به‌علاوه، صحبت اخیر ترامپ با مجله‌ی تایمز در مورد امکان تصمیم‌اش برای آزادی مروان برقوتی، برای همه بسیار غیر منتظره بود. می‌توان حدس زد که اسرائیل با هر دو تصمیم اخیر امریکا به‌شدت مخالف باشد. در مورد اول وحشت دارد که امریکا، نه از طریق اسرائیل، بلکه مستقیماً برنامه را به پیش ببرد. در مورد آزادی برقوتی، با احتمال زیاد دولت نتانیاهو تا آن‌جا که بتواند به آزادی این رهبر مهم فلسطینی که محکوم به پنج حبس ابد است، رضایت نخواهد داد. برقوتی که یک رادیکال عمل‌گرا است، از طرفداران سرسخت راه‌حل دو دولتی، و مورد احترام جریانات مختلف فلسطینی است. باید دید که آیا آزاد می‌شود و تا چه حد می‌تواند در شرایط کنونی، قدرتمندی راست اسرائیل، و درهم‌ریختگی و ضعف و فساد و مشکلات فلسطینی، کاری جدی از پیش ببرد.

دنیای عرب و اسلامی کجاست؟

همه‌ی این بحث‌ها به این پرسش ختم می‌شود که رهبران عرب و اسلامی کجا هستند؟ البته آن‌ها در جلسه‌ها و معامله‌های بزرگ بین‌المللی حضور دارند، تشکلهای پرطمطراق جهانی خود را نیز دارند، اما در سیاست جهانی جدی گرفته نمی‌شوند. نسل‌کشی اسرائیل در غزه نمونه‌ی واضح آن بود. پس از حمله‌ی اسرائیل به قطر «سازمان همکاری اسلامی» و «اتحادیه‌ی عرب» باعجله اجلاس فوق‌العاده‌ای در دوحه تشکیل دادند، و پس از سخنرانی‌های پرشور، رهبران کشورهای اکثر اسلامی «بر

ضرورت اقدام هماهنگ و تقویت فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه اسرائیل» تأکید کردند، و از جهان خواستند که اسرائیل را محکوم کند. گویی فراموش کردند که خودشان بخش عظیمی از جهان را تشکیل می‌دهند.

سازمان همکاری اسلامی که خود را «صدای جمعی جهان مسلمان» اعلام می‌کند، با ۵۷ کشور که جمعیت مشترک آن‌ها بیش از یک میلیارد و هشتصد میلیون نفر (بیش از چهار برابر جمعیت اتحادیه‌ی اروپا، و پنج برابر جمعیت امریکا) است، و مجموعه‌ی تولید ناخالص ملی براساس برابری قدرت خرید (GDP PPP) آن‌ها بیش از ۳۸ تریلیون دلار (بزرگ‌تر از امریکا و نیز بسیار بزرگ‌تر از اتحادیه‌ی اروپا) است، نتوانست یا نخواست در طول دو سال نسل‌کشی آشکار فلسطینی‌ها کاری جدی انجام دهد. این سازمان درگیر مسائل و رقابت‌های داخلی بوده و هست، ازجمله آن‌که هندوستان، دومین کشور از نظر تعداد شهروندان مسلمان (با حدود ۲۰۰ میلیون مسلمان، یا نزدیک به ۱۰ درصد مسلمانان جهان) به‌خاطر مخالفت‌های پاکستان امکان عضویت در این سازمان را نیافته، و کشورهای بزرگ اکثرأً مسلمان نیز هریک برای رهبری جهان اسلام با یکدیگر در رقابت هستند. درگیری‌های دیگری هم ازجمله برسر مسئله‌ی حقوق بشر بوده است. این سازمان بدون مخالفت آشکار با اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، کنفرانسی تحت عنوان «حقوق بشر در اسلام» برگزار و تأکید کرده که کلیه‌ی حقوق و آزادی‌های مندرج در آن اعلامیه باید «تابع» قوانین شریعت اسلام باشد.

اتحادیه‌ی عرب متشکل از ۲۲ کشور با جمعیتی بیش از ۴۸۱ میلیون نفر (بزرگ‌تر از اتحادیه‌ی اروپا، و بزرگ‌تر از امریکا) و تولید ناخالص ملی براساس برابری قدرت خرید نزدیک به ۱۰ تریلیون دلار، کار اصلی‌اش تاکنون حل‌وفصل دعوای داخلی مثل اخراج مصر و بازگرداندن آن به اتحادیه، برخورد با حمله‌ی عراق به کویت، درخواست عربستان سعودی از امریکا برای مقابله با عراق، اخراج لیبی، تعلیق سوریه، درگیری‌های یمن و عربستان سعودی و بسیاری مثال‌های دیگر بوده است. نگرانی یکایک رهبران‌اش هم حفظ قدرت و جلوگیری از شورش مردم و «بهار عربی» دیگری بوده و هست.

«شورای همکاری خلیج»، سلطان‌نشین‌های نسبتاً کوچک و بسیار ثروتمند حوزه‌ی خلیج فارس، به‌خاطر قدرت مالی فراوان (تولید ناخالص ملی براساس برابری قدرت خرید نزدیک به چهار تریلیون دلار و صندوق‌های ثروت حاکمیتی (SWF) نزدیک به شش تریلیون دلار) و نزدیکی و همکاری با امریکا (میزبانی بزرگ‌ترین پایگاه‌های نظامی امریکا در خاورمیانه: پایگاه هوایی قطر، سرفرماندهی ناوگان پنجم در بحرین، پایگاه پشتیبانی و پایگاه هوایی در کویت، و پایگاه هوایی در امارات)، از نفوذ زیادی در عرصه‌ی سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است. بااین‌حال قادر و مایل نبوده است که از قدرت خود برای فشار آوردن به اسرائیل و امریکا استفاده کند. کشورهای عضو این شورا، برکنار از رقابت‌های قبیله‌ای داخلی و مداخله‌های بحث‌انگیز در امور پاره‌ای از کشورها از جمله در لیبی و سودان، عمدتاً نگران سرمایه‌گذاری‌های خود در جهان، به‌ویژه در صنایع نظامی امریکا با پُرسودترین درآمدها، بوده‌اند. همگی نیز، برخی آشکارا و برخی با شرمندگی، منتظر پیوستن به «پیمان ابراهیم» دونالد ترامپ‌اند. در این میان، البته نقش عظیم شبکه‌ی *الجزیره* در اطلاع‌رسانی در مورد جنایات اسرائیل در غزه را نباید نادیده بگیریم.

در مجموع، اکثریت این کشورها و اتحادیه‌های کشوری‌شان، با تمام وسعت و قدرت، به‌خاطر نوع حکومت‌های‌شان، به‌طور عمده بازپچه‌ی قدرت‌های جهانی بوده‌اند. اغلب آنها هم نه‌تنها علاقه‌ای به فلسطینی‌ها ندارند، بلکه آن‌ها را مایه‌ی دردسر نیز می‌دانند. بااین‌حال، جای تعجب است که، حتی شهروندان کشورهای عربی، برخلاف جمعیت‌های عرب در دیاسپورا که نقش مهمی در برگذاری تظاهرات و حمایت از فلسطینی‌ها داشتند، نیز عکس‌العملی جدی در مقابل جنایات اسرائیل در غزه از خود نشان ندادند. در دوران «بهار عربی»، نشریه‌ی الکترونیکی معتبر *اوپن دموکراسی* در لندن، ستونی تحت عنوان «بیدارشدگی عرب» (Arab Awakening) ایجاد کرد. من نامه‌ی اعتراض‌آمیزی به سردبیر آن نشریه فرستادم، و قیام‌ها و شورش‌های مختلف ملت عرب برعلیه امپراتوری‌های عثمانی، انگلیسی و فرانسوی، و مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی مصر، الجزایر و سوریه را یادآوری کردم. سردبیر تصمیم گرفت که متن را همراه با پاسخی به آن منتشر کند.^۲ این عنوان را قبلاً جورج آنتونیوس، مورخ بزرگ عرب در دهه‌ی ۱۹۳۰ به کار گرفته بود، که در آن زمان تا حدی معنی می‌داد. متأسفانه شاید بتوان گفت که

در شرایط سختی که دنیای عرب تحت سلطه‌ی سه‌گانه‌ی استبداد و دیکتاتوری، بنیادگرایی مذهبی، و نولیبرالیسم به‌سر می‌برد، بی‌مناسبت نباشد که این عنوان را با آرزوی هرچه زودتر «بیدارشدگی مجدد» در این کشورها به کار ببریم.

بدون یک دولت مستقل فلسطینی، صلحی در کار نخواهد بود

ترامپ و دارودسته‌اش با جار و جنجال «بزرگ‌ترین» صلح تاریخ و پایانِ مخاصمه‌ی «سه‌هزار ساله» (!) را اعلام کردند و در انتظار جایزه‌ی صلح نوبل هم بودند. طنز تلخ آن‌که در شرایط غم‌انگیز کنونی جهان، و در شرایط بی‌کفایتی مطلق رهبران عرب و پیروی کورکورانه‌ی آن‌ها و رهبران اروپایی از امریکا، تنها ترامپ می‌توانست آتش‌بس کنونی را به اسرائیل و حماس تحمیل کند. نیازی به طرح جزئیات مسئله‌ی پیچیده‌ی فلسطین که در جاهای دیگر^۳ به آن پرداخته‌ام نیست، اما تنها می‌توان به تکرار این نکته اکتفا کرد که بدون استقرار یک دولت واقعی فلسطینی در مرزهای قبل از ۱۹۶۷ در جوار دولت اسرائیل، هیچ صلح پایداری میان اسرائیل و فلسطینی‌ها برقرار نخواهد ماند.

پیش شرط دولت فلسطینی ایجاد تغییر سیاسی در اسرائیل است

مادام که در اسرائیل یک دولت به‌غایت ارتجاعی متشکل از ائتلاف راست افراطی و بنیادگرایی مذهبی یهودی بر سر کار است، صحبت از هر گونه تغییر مثبت در وضعیت فلسطینی‌ها بی‌حاصل است. کافی است اشاره کنیم که در همین دو سال که تمام توجه‌ها بر روی غزه متمرکز بوده، اسرائیل شهرک‌های جدیدی در زمین‌های فلسطینی ایجاد کرده و پاره‌ای از شهرک‌های موجود را گسترش داده است. تمام بخش غربی دره‌ی حاصلخیز رود اردن عملاً عاری از فلسطینی‌ها شده، دولت هزاران اسلحه بین شهرکنشین‌های یهودی توزیع کرده و باندهای جوانان یهودی مرتب به خانه‌ها و مزارع فلسطینی‌ها حمله می‌کنند، و تاکنون بیش از هزار نفر را کشته‌اند. ارتش، پلیس و نظام قضایی این به‌اصطلاح «تنها دموکراسی خاورمیانه» کوچک‌ترین اقدامی برای پیشگیری از این جنایت‌ها نمی‌کند. این که در تاریخ ۲۳ اکتبر، کِنِست - پارلمان - اسرائیل با

وقاحت تمام در دور اول مذاکرات به «الحاقی» کرانه‌ی باختری به اسرائیل رأی مثبت داد، تعجب بسیاری را برانگیخت، و حتی ترامپ و معاونش هم آن را محکوم کردند. اما حتی اگر هم اسرائیل نتواند رسماً چنین کاری انجام دهد، آنچه که در عمل پیش می‌رود در راستای همین سیاست است. در شرایطی که تمام زیرساخت‌های آن، جاده‌ها و ارتباطات، شبکه‌ی برق و آب و فاضلاب آن نابود شده و میلیون‌ها نفر بی‌خانه و سرپناه هستند، و باندهای جنایتکار که پاره‌ای از آنها را اسرائیل مسلح و تقویت کرده گه‌گاه با جنایت‌کاران حماس درگیر می‌شوند، بازسازی غزه نیز بدون همکاری جدی اسرائیل عملی نخواهد بود. حتی اگر وضعیتی پیش آید که فردی چون مروان برقوتی رهبری دولت فلسطین را برعهده گیرد، نخواهد توانست کاری از پیش ببرد. سیاست عملی اسرائیل ادامه‌ی اشغال غزه و کرانه‌ی باختری است، اما همان‌طور که در جای دیگر اشاره کرده‌ام، با «معمای جمعیتی» مواجه است، (تعداد کل فلسطینی‌های تحت اشغال و در خود اسرائیل بیش از تعداد یهودیان شده و یهودیان در «دولت یهودی» در اقلیت قرار می‌گیرند). از این‌رو تلاش دولت اسرائیل کاهش هرچه بیشتر تعداد جمعیت فلسطینی است. متأسفانه، با توجه به ضعف جریان‌های چپ و مترقی و حمایت‌های آمریکا و صهیونیسم جهانی، تغییر مثبتی در سیاست اسرائیل در افق نیست.

این گفته به معنی کم‌اهمیت انگاشتن آتش‌بس کنونی و تلاش‌ها برای کاهش رنج مردم غزه نیست. در شرایط سختی که مردم فلسطین در آن قرار گرفته‌اند، هر اقدامی برای پیشگیری از درگیری‌های خشونت‌آمیز مثبت است. باید دید که مبارزان فلسطینی تا چه حد خواهند توانست از وضعیت کنونی، به‌ویژه اختلافاتی که بین رهبری فعلی آمریکا و دولت اسرائیل در حال شکل‌گیری است، به نفع خود استفاده کنند.

به‌طور خلاصه، از پیش‌شرط‌های مهم یک صلح پایدار، به قدرت رسیدن یک جریان مترقی، سکولار و دموکراتیک هم در اسرائیل و هم در فلسطین است. بدون همکاری جریان‌ات مترقی در هر دو طرف و مبارزه برعلیه نیروهای ارتجاعی و بنیادگرای مذهبی خودی، باز شاهد درگیری‌ها و جنگ‌های دیگری بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها خواهیم بود. نامه‌ی سرگشاده ۴۵۰ نفر از برجسته‌ترین یهودیان مترقی، از جمله روشنفکران، هنرمندان و مقامات پیشین اسرائیلی، که ضمن محکوم کردن اعمال «خلاف وجدان»

اسرائیل، از سازمان ملل و دیگر کشورها خواستار تحریم اسرائیل شدند، همراه با تلاش‌های جنبش‌های ضدجنگ، را باید جرقه‌هایی در این تاریکی مطلق دانست.

^۱ <https://www.opendemocracy.net/en/one-and-half-state-solution-israeli-palestinian-final-status/>

^۲ <https://www.opendemocracy.net/en/north-africa-west-asia/on-north-africa-west-asia/>

<https://pecritique.com/2015/07/12/درباره‌ی-بیداری-عربی-سعید-رهنما/>

^۳ <https://pecritique.com/2024/01/05/اصهیونیسم-و-مستلهی-فلسطین-سعید-رهنما/>

<https://pecritique.com/2023/10/30/اموانع-صلح-فلسطین-اسرائیل-سعید-رهنما/>

<https://pecritique.com/2024/01/24/اصفندیهای-جهانی-در-مستلهی-فلسطین/>